

شعر معاصر ایران

-۳-

در این جا ناگزیر از یادآوری هستیم که پیش از تاریخ سروده شدن این قطعه بانو شمس کسمائی و آثار تقی رفعت بشرحی که گفته شد اشعاری بامضامینی نو و عباراتی صحیح و فصیح درمباحث اجتماعی و اخلاقی و توصیفی غالباً با تصرفاتی در قالب های قدیم مسطها و قطعه‌ها و مستزادها در قالب ذوقافیتین و اشعاری که نیما در اواخر دوره رضاشاه کبیر سرود و در آنها درصدد تغییراتی در اشکال مآنوس شعری و در طرز استفاده از وزن و قافیه برآمد (و مجموعاً حدوسطی بین قالب‌ها و مضامین شعر قدیم و آزاد بشمار میروند) در اوائل مشروطیت از قلم دهخدا و در فاصله ۱۲۹۵ و ۱۳۰۰ شمسی از قریحه میرزاده عشقی و در سال ۱۲۹۷ شمسی در مجله دانشکده از طبع بهار (مثلاً در منظومه عوام و خواص) و رشید یاسمی (در منظومه‌های یادگار و پروانه و گل) و جعفر خامنه‌ای (در ذوقافیتینی بنام زمستان) تراوش کرده و چاپ شده بود و جا دارد که تأثیر همه این سوابق و سرمشق‌ها در تکوین شخصیت ادبی نیما و در گرایش او بعد از ۱۳۰۰ هجری خورشیدی بسبکی جدید، و از ۱۳۱۵ خورشیدی بسبکی جدیدتر دقیقاً مورد مطالعه قرار گیرد، زیرا چنانکه گفته شد نیما قبل از ۱۳۰۰ هنوز اشعاری بسبک قدیم و بقول خودش بسبک خراسانی میسروده است و در ضمن بحث از تحولات اجتماعی و ادبی دوره دوم (۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ خورشیدی) مجدداً بمناسبت مقام باین موضوع اشاره خواهیم کرد.

نخستین دوره پانزده ساله شعر فارسی معاصر که از آغاز مشروطیت تحولی در آن مخصوصاً با اشعار دهخدا آغاز شده بود و مشخصات عمده آن از لحاظ گرایش‌های جدید در زمینه شکل و موضوع مخصوصاً از نظر توجه بیشتر بمباحث اجتماعی باجمال یادآوری شد بافتح تهران در سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی بدست رضاشاه کبیر پایان می‌یابد و از سال ۱۳۰۰ دوره دوم فرامیرسد.

چون در اوائل این گفتار نامی از **ابوالقاسم عارف دسید اشرف کیملانی و علی اکبر دهخدا** بردم (۱) و جز از دهخدا (۲) آنهم به اختصار شعری از دوتن دیگر نقل نکردم درینم آمد که در پایان بحث از دوره اول از آن سه گوینده نامی که در آغاز مشروطیت با اشعار مؤثر و شیوا و دلنشین اجتماعی خود هر کدام بنوعی دری تازه بروی ادبیات ایران گشودند نمونه‌هایی ولو باختصار نیاورم:

(۱) رجوع شود به صفحات ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ شماره نهم ۱۳۴۷ مجله یغما .

(۲) رجوع شود به صفحات ۴۸۵ و ۴۸۶ شماره نهم .

۱- علی اکبر دهخدا

دهخدا در منظومه موسوم به رؤسا وملت که در شماره ۲۴ روزنامه صور اسرافیل مورخ ۱۳۲۶ هجری قمری (۱۲۸۷ خورشیدی) طبع شده و با اعتقاد من شاید نخستین اثرگیرا و ساده و یکدست و هماهنگ در زبان فارسی به لهجه توده مردم است که در آن طرز فکر و بیان افراد مردم عادی و جاهل با چنین دقت و رقت و واقع بینی و چیره دستی اعجاب انگیز، بمنظور مجسم ساختن وضع کودکی گرسنه در حال نزع و مادری نادان و خرافاتی و غفلت اولیاء امور از سیه روزی و پریشانی ملتی محروم و بی رمق ورنجدیده با عباراتی موجز و الفاظی طبیعی وصف شده است چنین میگوید :



علی اکبر دهخدا در جوانی
رؤسا و ملت

خاک بسرم ! بچه بهوش آمده
گریه نکن لولو می آد میخوره
اهه ! ااهه ؟ نه نه چته ؟ گشمنه
چخ چخ سکه ! نازی پیشی پیش پیش
از گشنگی نه نه دارم جون میدم
ای وای نه نه ! جونم داره در میره
دستم آخش ! به بین چطو - بیخ شده
سرم چرا آنقده چرخ میزنه ؟
خ خ خ ... جونم چت شد؟ هاق هاق
آخ تنشم بیا به بین سرد شده
وای بچهم رفت ز کف رود رود

بخواب نه نه : یکسر دو گوش آمده،
گر به می آد بزیزی را می بره
بترکی ! اینهمه خوردی که ؟
لای لای جونم - گلم باشی کیش کیش
گریه نکن - فردا بهت تون میدم
گریه نکن - دیزی داره سر میره
تف تف جونم به بین مه مه اخ شده
توی سرت شی پیشه چا می کنه
وای خاله ! چشماش چرا افتاد به طاق
رنکش چرا - خاک بسرم - زرد شده
ماند بمن آم و اسف رود رود !!



۲- عارف قزوینی

ابوالقاسم عارف قزوینی در سالهای اول مشروطیت ترانه‌ها و غزلهای هیجان‌انگیزی که نمونه‌هایی از آنها نقل‌میشود سروده است :

از ترانه‌ای در آهنگ دشتی :

.... از خون جوانان وطن لاله دمیده
از ماتم سرو قدشان سرو خمیده
در سایه گل بلبل ازین غصه خزیده
گل نیز چومن درغمشان جامه دریده
چه کجرفتاری ای چرخ چه بد کرداری ای چرخ

نه دین داری نه آئین داری ای چرخ ...

.... خوابند و کیلان و خرابند وزیران
بردند به سرقت همه سیم و زر ایران

مارا نگذارند در این خانه ویران
یارب بستان داد ققیران ز امیران
چه کجرفتاری ای چرخ چه بد کرداری ای چرخ

نه دین داری نه آئین داری ای چرخ ...

o

از ترانه‌ای دیگر (۱۳۲۸ هجری قمری = ۱۲۸۹ خورشیدی) :

گریه را بمستی بهانه کردم
شکوه‌ها ز دست زمانه کردم
آستین چو از چشم بر گرفتم
سیل خون بدامان روانه کردم

همچو چشم مستت جهان خراب است
از چه روی روی تو درحجاب است

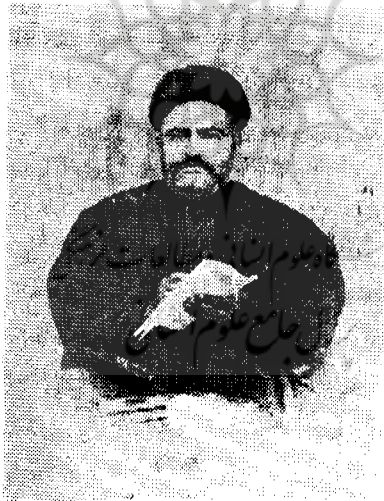
رخ مپوش کاین دور دور انتخاب است
من ترا بخوبی نشانه کردم

دلا خموشی چرا - چوخم نجوشی چرا -
 برون شد از پرده راز (پرده راز) تو پرده پوشی چرا ؟

ازغزلی بنام « پیام آزادی » بمناسبت فتح تهران بدست ملیون (۱۳۲۷ هجری قمری
 = ۱۲۸۸ خورشیدی) :

بنوش باده که ایران ما بهوش آمد	پیام دوشم از پیر می فروش آمد
هزارشکر که مشروطه پرده پوش آمد	هزار پرده ز ایران درید استبداد
بین که خون سیاوش چسان بجوش آمد	ز خاک پاک شهیدان راه آزادی
زدیم سرخوش و فریاد نوش نوش آمد بیاد فتح جوانان جنگجو جامی
	ازغزلی دیگر : بنام زنده باد :
ز آشتنگی نمود مرا شاد زنده باد	آورد بوی زلف توام باد زنده باد
تا بود و هست کاوه حداد زنده باد نابود باد غلم چو ضحاک مار دوش
عارف هر آنکسی که کند یاد زنده باد	بر خاک عاشقان وطن گر کند عبور

۳- سید اشرف الدین حسینی کیلانی



۳- سید اشرف الدین حسینی کیلانی^۱ با اشاره به مبارزه عمال ارتجاع و استبداد با
 آزادیخواهان و حوادث خونین دوره استبداد صغیر بدینگونه ابراز نگرانی و تأسف میکند :

از منظره مستزاد (۱۲۸۷ خورشیدی) :

دوش میگفت این سخن دیوانه ای بی کم و کاست ۲ درد ایران بی دواست

۱ - رجوع شود به صفحه ۴۸۴ شماره نهم ۱۳۴۷

(۲) در بعضی از نسخهها بجای (بی کم و کاست) (بی بازخواست) قید شده است .

عاقلی گفتا که از دیوانه بشنو حرف راست
 صور اسرافیل * زد صبح سعادت * در دمید
 مجلس * و حبل المتین * سوی عدالت رهنماست
 با وجود این جراید خفته‌ای بیدار نیست
 این جراید همچو شیپور و نفیر و کره ناست
 شکر میگردیم جمعی کارها مضبوطه شد
 باز می بینیم آن آتش است و آن کاسه است و ماست
 شیخ فضل الله یکسو آملی از یک طرف
 چار سمت توپخانه حرب گاه شیخ ماست
 هیچ دانی قصد قاطرجی در این هنگامه چیست
 مقصد او ساعت است و کیف و زنجیر طلاست
 مسجد مروی پر از اشرار غارتگر شده
 روح واقف در بهشت از این مصیبت در عزاست

از منظومه قوقولی قو (۱۲۸۹ خورشیدی) :

میخواند خروسی به شبستان قوقولی قو
 کو بهمین و کو رستم دستان قوقولی قو
 فریاد ز سرمای زمستان قوقولی قو...
 خون گریه کند مزرعه برحال دهاتی
 عریان و برهنه همه اطفال دهاتی
 فریاد ز سرمای زمستان قوقولی قو...
 ... آوخ که ز کف شهر و وطن میروند آسان
 آوخ که به تبریز و به قزوین و خراسان
 فریاد ز سرمای زمستان قوقولی قو...
 سوزد جگر سنگ به احوال دهاتی
 ای وای ز بدبختی دهقان قوقولی قو
 اطفال رعیت همه ترسان و هراسان
 «سالدات» (۱) بهر صبح دهدسان قوقولی قو

پایان دوره اول

* اشاره به بعضی از جرائد آن زمان .
 (۱) قسمتی از سپاهیان روسیه تزاری
 را « سالدات » می گفتند که روسی شده کلمه فرانسوی SOLDAT است .